



یار بجهت خود میرسان خلاجہ صیر طوسر
اثارات داشکاه تبران

۳۰۴

حل مشکلات

میریه

از
خواجہ طوسی

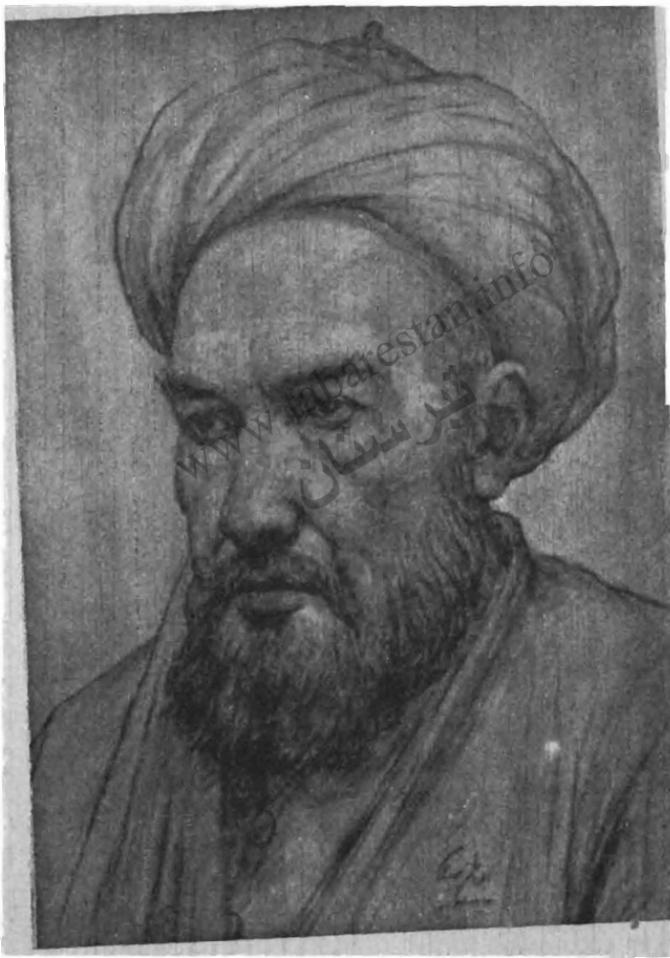
با دیباچه‌ای

از

محمد کی داشنیز و

خرداد ۱۳۳۵

چاپخانه داشکاه



تصویر خواجہ نصیر طوسی
(کار استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی)

خواجہ طووسی چون دید که فرازگرفتن «الرسالة المعینیة»، که برای ابوالشمس معین الدین پسر؛ و وزیر ناصر الدین محتشم نگاشته بود، برای همو دشوار است؛ بدتر خواست او، بنگارش این « حل مشکلات معینیه » بپرداخت. تا اگر این پادشاهزاده بخواهد بدان بنگرد؛ بر او آسان ناشد. در به خی نسخه‌های آنرا «ذیل کتاب معینیه»، یا شرح معینیه، خوانده‌اند. این کتاب ابراهیم مانند خود معینیه و اخلاق ناصری دو دیباچه است. یکی نخستین، که طووسی در آن از همان پادشاهزاده ایران یاد استود. دیگری که کوتاه است، و در آن هیچ یادی ازاو نشده است؛ کویا برای اینکه نام و نشانی از آئین اسماعیلی و یادی از فرمائوروای صباحی در آن نشده باشد (۱). دیباچه نخستین این کتاب، آنچنان‌که در نسخه شماره ۲۰۱۴ دانشگاه، از کتابهای اهدایی جناب آقای مشکوکه دانشگاه تهران (ص ۸۸۲ فهرست دانشگاه از نگارنده) دیده می‌شود چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على افضاله . والصلوة على خير خلقه محمد المصطفى وآلـهـ چنین گوید: مقرر این فصول ، صدر عالم فاضل ، نصیر الدین محمد بن الحسن الطووسی ، ادام الله فضله ! چون عنایت ربانی ، حجاب انتظار ، از پیش چهره مراد محرد این سواد ، برداشت ؛ و سعادت خدمت پادشاهزاده ایران ، مخدوم و مفتر جهانیان ، صدر معظم ،

۱- بنگرید به: فهرست دانشگاه از نگارنده ص ۸۸۲ - سرگذشت طووسی از آقای مدرس رضوی ص ۴ - ۲۲۳ - سرگذشت طووسی از آقای مدرسی زنجانی ص ۱۱۶ - همین کتابست که در سرخی فهرستها از این سهنا بنداشته‌اند (فهرست ارجکین ش ۶۳ - فهرست قتواتی ش ۱۶۱ - فهرست آقای دکتر مهدوی ش ۱۶۲)

افتخار العرب والمعجم ، معین الدولة والدين ، ناصر الاسلام والمسلمين ،
 تاج الملوك والسلطانين ، انساب العالم « ابوالشمس » الانار الله برهانه ! وقرن
 بالدوم ملك والده سلطانه ! روزی کرد ؛ وروزگار بانجاح مامول و
 اسعاف مطلوب ، یعنی : تيسیر دولت ، ونیل مجاورت ، واسفاد از محاورت
 چنین ذاتی کریم ، وشخصی شریف ، مساعدت نمود ؛ طبع لطیف این بگاهه
 روزگار ، هر چند بر دقایق علوم ، واسرار معانی مطلع است ؛ اما از جهت
 اتمام این سعادت ، واستمرار این شرف ، که مخلص ترین خدم اورا ، حاصل
 شده است ، نشاط مذاکرة علمی فرمود ، و در بحث آن رساله ، که موسوم
 است به « رساله معینیه » ، و پیش ازین ، جهت خدمت کتابخانه معموره
 این پادشاهزاده ، ضاعف الله علاه ! (سقی الله ثراه) تحریر افتاده است ، شروعی
 رفت ؛ در ائمای آن مباحثات ، از آنچه که کمال کیا است ، و فرط حذاقت اوست ،
 اشارت شریف نفاذ یافت : که به هر موضوع ، که سخنی متعلق تر ، در عبارت
 آمده است ، یا محل ایهای ، و غرضی است کلمه چند مبسوط تر ، تعلیق باید
 کرد ؛ تا اگر وقتی اتفاق مطالعه افتاد ، خاطر از تفکر در ایضاح آن معانی ،
 کوفته نشود ، و ضمیر را به تذکر بیانی ، التفات نباید نمود . پس بحکم این
 مقدمه ، و آنکه امثال فرمان ، ازل الزم خدمت ، و شرایط مطاوعت است ،
 کسر این اوراق ، اتفاق افتاد . تادر هر باب ، که تعیین (تغییر) میورد ، نکته
 از آنچه نقش خیال این کم بضاعت بود (باشد) ، بر حسب استطاعت ،
 تحریر میافتد . ان شاء الله ، بشرف ارتضا ، مشرف گردد ، و بنظر رضاملعوظ
 (شود) . ایزد ، سبحانه و تعالی ، همیشه ذات این بزرگوار را ، منبع فضائل ،
 و مجمع مآفر ، دارد ! انه المجتبى اللطیف »

دیباچه نسخه شماره ۳۵۰ کتابخانه ملک مورخ شعبان ۶۵۸ که
 اکنون این کتاب از روی آن بچاپ عکسی میرسد در صفحه نخستین آن که
 تازه و نویس است ، مانند آغاز نسخه کهنه که در دانشگاه هست و دست

خوردگی و تراشیدگی در آنست، همان دومین دیباچه‌ای میباشد که خود خواجه طووسی یادیگران گذارده‌اند، تاشان اسماعیلی در آن نباشد در پایان نسخه کهن دانشگاه مانند همان نسخه شماره ۱۰۱۴/۲۰ از عبارت «در شکل ظاهر است» دارد: «والله اعلم» و هر دو بینجا پایان میرسند.

طوسی در این کتاب (ص ۱۶) از منتهی الاراک عبدالجبار خرقی مروی (م ۵۵۳) یاد کرده است (فهرست دانشگاه ص ۹۲۶)

تاریخ نگارش آن باید پس از ۶۳۳ با ۶۳۲ که تاریخ پرداختن معینه است باشد؛ و پیداست که در روز گزارابوالشمس و پیش از رهیدن خود او از دربار اسماعیلی در ۶۵۴ آنرا نگاشته است (دیباچه معینه چاپ دانشگاه - همان فهرست ص ۶۵۰)

محمد تقی دانش بزوه

١٠٦٦

-١٣

د. سلام

د. العبدالله

الطباطبائي

اجناس صاحب المذاهب

tabarestani.info

نحو

روايات المحدثون

كتاب سير المحدثين

أثر المخطوط

مختصر

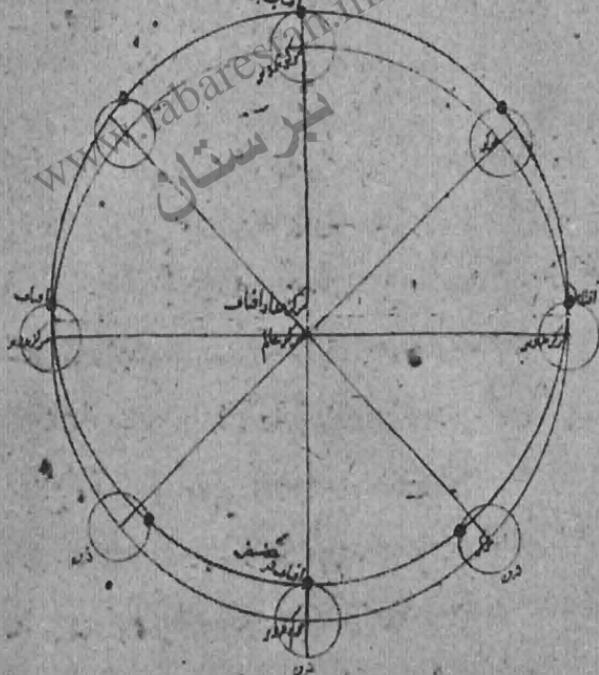
فَسَمْمَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

بعد از فتح از تحریر رسالت معینیه و هیئتکاران زرگان که ان رسالت افوج
او خبر برده بود در قرائة آن رسالت هر چند محدود و کمیزد که در محل کلات
که در آن نداشته باشد بقیه کرد و یک دو پیش بعض موافع که روی شکلی آمد
با آن الحاق زد و بودهای موجود را در اراق آن حاق امداد نادی جواہر که عینه
نمکه از آنجه بقش خیال آن که بضاعت مادر بحسب اقتضا حمل تحریر از
الثنا، اللهم (ستیده اکرم بزم رکانی که یعنی اصلاح آنکه ما با اصلاح بود
مصالحه نکند و در می ترسی صد و زیاده ایزد و الله یونون لک احیز و هدی
اللهم انت الیجی اللطیف فصل فصل در اینکه چون تمام عرض کوئی از
ثوابت هنایاده از اصلاح عرض نماید رسیده علی بود که بعد از آنکه اینی ظهور
یا اینی ظهور نماید او را خاصی ظهوری حاد شود در این از
فعال دو قسم ای عینی که همه آمده است که کاه بود که کوئی اینی ظهور اظهور بود و آمد
بشر طا اینکه کام عرض او افضل عرض نماید رسیده علی ناده بود و کله ای ظهور

خواهی بر راه بدم مینمی خود هر چهار سنه کویم هم هر زمان نشند
کل از زن هم کل ایه دندار باشد کل موارد عرضی بروحانی قطب هر چهار گهر و هر
و خرد زن شود و چهار یونجه بر حواله از نهایت معتدله همار و این دار از جهت حمل کل کل
بر توانی بروح و زیادت شدن از نفعان بزیر فتن عدا و انعزل از همار زیادت شود کل کل
بقطب معتدله همار ترکیز شود بمنداد او خود را شور و بکل این هون بعده کل از شو
دار از زن کل شود و اعظم مدارات ابدیت القبور مدارک بود کل بعثت از قطب معتدله همار
لغدر عرض بلای عود بسیح سر کلک ل بعد شان از معتدله همار مساوی تمام عرضین بلای انتشار
اویز دار بود و هر کلک ل بعد شان از معتدله همار بیش از زن و خاکش از ظهور بود
واجع بعد شان از زن کل زبده از اظهور کن و خفایی باشد و بعد معتدله همار بود کل از شو
نیازان در باشد که کلک مطول باول سلطان بایجادن سفر بعنان اکرم شاه بود کل
شما من شود والرین نافع و خوب باشد من اید شود بمن کلک ل او را بدری غرض
لشدن از معتدله همار اید غایت نیاز دار از کاه بعذل کلک از زن و قطب هر سفر و حوز
بکل این در و قطب هر سفر و بعد شان پایه از نام عرض بلای شده هم دار ایدی از قطب هر سفر
الحقایق شد و چون قطب هر چهار گهر و هر چهار گهر کل از کل حکم اول
مدارک باشند و هر موارد خوش از نفاعی بود که ازان بقدر زن شوان بود و دوان فدا
پای بود و بدل اتفاق از جهت اکار نفعان قطب معتدله همار بقدر عرضین بلای باشد و در قطب
فلک بروح از ویژه میل کلی و از نفاعی بعذل ازان کل زن شوان بود و دوان بقدر قطب از زن بود
کل ایش زیر اکجه از افق نافطب معتدله همار بقدر عرضین بلای است و قطب هر چهار گهر
بقدره میل کلی از ویانی زرکل زن شود میان افق و قطب هر چهار گهر از افق نافطب هر چهار گهر
بر بدل کلی از ویانی زرکل زن شود کل بعد ای از قطب هر چهار گهر بعنی تمام عرض ایز مقدار
هر آن فرسنگی اول منطبقی و ذهن این مواردی اقتدی ای اس افق عده و اک تمام عرض شر ای ای

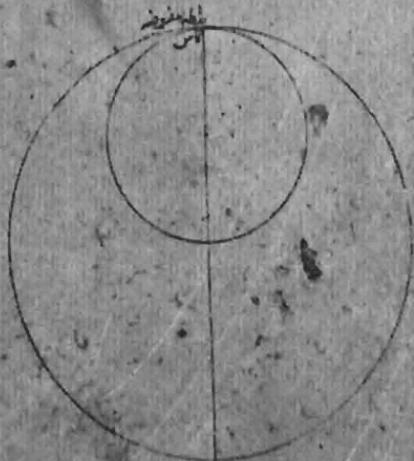
میزد و مودا نات ابریت الفهور را پایانی الخفا اند والایزین مقدار میشوند
همد کو مردم مولادات بیفتند اینست بیان سله بر حسب امکان مثالش کوک سیل راعی هم
مندازون خ درجه است جزوی نام عرض ای باز زده درجه بخ و مراول سلطان است میل
نر زد یکی شنید کلی بس هزار و فک که سلطان بوسط السما و ذهاب شهری که عرض میگزد
درجہ باشد ازان افق نای قطب معدا لنهار تخته ای رفع و شش هجه بیخ و هیر و فک
قطب فک ای بروج که محنت ای رفع بود بوزن دیکش زر و قصیع بودیا افق بیان افق چاوینه
فضل عینه بزیر سپل کلی باشد زر بیک بعازده درجه و بعد سپل ای قطب یعنی نام عوضش
بلزد و درج است بین درجه ای از افق طلوع کرد و باشد و چون باول سدر نشی و سده درجه
انیل درجه باش که این بعرا و ان بعد ای اندل اندل و بین مدار زیبات شوڈ و مدار پایدی الخفا افند
بین دام که درج جونا ق سلطان شد او را خدمه کنیت و هر ده برج دیک ای بری الخفا
نهیو راین انکو باشد د لامان اذکر خانج مرکز بحث افتاب جرا بر شو پر اشیار
کره اند هر باب جهانم ان غالات دم کم اندست کی علک خانج مرکز و فک ندو و مر اخطاف
سیر افتاب پیکلم دارند و هر کدام که ای ایشان کند منقصو د حاصلی شوڈ ا اذکر خانج مرکز
بساطت زر دیکر سمعت بدان سبیک از هر کشا افتاب بر صحیح شروع و حرکت ندوی بر صحیح ط
حامیعہم افتاب را مدار که خانج مرکز خادث شوہ بس ای ایشان دور بر ایشان خانج مرکز
که اند است و ای ایشان خانج مرکز ایشان دور کام نیشت و اذن سبیک بظاهر افتاب ای
خانج مرکز ایشان کرد بیان ای ایشان که اکر نوم کنیت که افتاب را اغلق حامل ایشان کی
مرکز یعنی بدو و دو قلک ندو و دیکه بود که مرکز بر صحیح ط حامل حرکت میکند بر قوالي و افتاب ریجعه
شوند مخوا کن بود برو جمیع که درین اعلی برخلاف حرکت حامل یعنی برخلاف تعالی حرکت کند
و دینعت ادنی بر نوایی مانند ماه و هر ده دور بیک بیان نام شو جناب جوز افتاب بانقطعه
عرض شوست ازند و بکنینه بر این مکانه معرف و عرض شریزه باشد ای حامل و هر کی دوری نام کرد

پیش شد بر این حرکت جرم افتاب با افق افت بام کن یا عالم دایر ماده است و در کم راه ترین
 عالم نارج بوده دهور نزد موضعی ازان دایر این نقطه بود که افتاب ایان نصفه نزدیک است
 نزد پیش نزد باشد و نزد پیش نزد موضعی ایان که افتاب در پیش نزد پیش بوده باشد و جوں سبیر
 افتاب ماز طرف که از مرکز عالم دور نزد باشد پیش نزد پیش بخلاف فعالیت بوده باشد بطور
 سبیر افتاب در نصف افق و نصف سپریش مرد پیش نیمه که هر دو سبیر موافق باشد ایان این
 و ما از جهت سهولم سور شکلی بگشیم و در وکنند موضع فک نزد پیش و جرم افتاب که پیش
 اخلاف او ضایعیت حرکت ثابت کردیم و عدارت که از حرکت جرم افتاب کلام اینها می بود
 تا جویی در این نظر کنند این معنی واضح خواهد بود



بهم حمل و حرکت که بر حرکت مرکزی و هر راه بمحیط حامل و مشابه آن حرکت
بر جوان مرکز عالم وار دست هر یک نماینده از مقامات دوم ملشا بهیات افلاک عالیه این شکل را
آفتند است و همین شکل عینه بر افلاک دیده کو اکبر ایجاد کرد که مرکز مرکزی و غیره
حمل و مشابه آن بر محیط که معزل می باشد فرضیه کند وارد دست چنانکه با اشاره
و فنا است و حاصل این آشت است که هنوز هر حرکات اجرام علوی شرق و غرب و
سرعت و طور و ریجیع و امدادات ملائیت است باضافت یاما هر کسی که حرکت می کند و
باشد که حرکت او بر جوان مرکزی مشابه باشد و لاما حاله جوی از حرکت با فقط
دیگر شیر مرکز اضافت اند مختلف کرد و بنای این اثبات که فیلم کی حرکت او بر محیط خالیه مرکز
بر جوان مرکز مشابه است و بر جوان مرکز عالم مختلف اما فرض جویی مختلف بر مرکز خود
و مشابه بحوالی آن نقطه دیگر غیر مرکز با حفظ آن قواعد معقول نیست بنابراین که در
علم نظری می کند و هر جزوی از افلاک که حرکت آن حرکت باشد اثبات می کند واجب باشد که
شده افلاک بر از جبهه که این متفق و سنت هر زمان بوده مشابه حرکت جوان مرکز عالم
با شاوی اینها دار مرکز حامل حاصل باشد و حرکت افلاک در حقیقت مشابه از قدر
اند که پیغاید یا یک هدایت و حرمی نباشد اما اکثر اصولی که بر صدیق افشه باشد رفاقت
کند یا مطابق بعضی قواعد و مقدمات عالیه نکند از اثبات عروی نموده باشد
و به طبقیون که مهد قواعد صاحب حداست جوز اینها از جمله نمی کند و بر این دخوط اولیه
بعض معاصر خود فنا عنده که از این از عده این جوانه فارغ شد و همین کسانی که شیع مذکور
او لست اما طایینه از مناخ از خوشی تجسم افلاک و هنریه بادی حرکتی که بر صدیق افشه
نمی باشد و دادن بین عده و امثال از مخانو و باشد و حل از شکل جوان کاش طباشد می بسط
مندی است و چون در اسلام ازان شیوه ذکری نفعه است بر حکایت مسایل مجرد از این شیوه
افشان افتد اینجا نیز مناسب از اشاره این شکل اینکه اینکه جوان که خوب بر چشم چنانکه بخش از مقام
مرتفع او از لر شده بس نعم در این مکان معلوم شدن است که علیه از مرکزی و غیره جوان مرکز

عالم مشابه است وله نهایتی محضی است اور این سریت می دهد مرکز عالم باشد بس
 هر کل فک درونی درز جهان نظر باشد یا فکی در پرده مرکزی شرک نهایتی بود ما نه
 اگر بعده کل زن و پیرانه را عالم مختلف نیست و نسبت بالغه دلبر مانند مرکز حامل مناوت
 و این برای زوجه تقدیم بود که مرکز زن و پیرانه را عالم مختلف نیست و هنوز بر استعداد محظی است
 دلبر او پیرا استفامت سوی مرکز عالم خواهد بود لند نام مرکز عالم تردیدی نیست شود در پایه از دور
 پایل و بخلاف آن هم بر استفامت اینجاست که مرکز عالم یوک یا اما خوب کم لند ماجوز در پایل
 نام مشقی مرکز زن و پیرا موضع اول که در غایب دوی پاشد از مرکز عالم از شیوه پاشد بین نهایت
 در پایه دوی مثلث مرکز عالم فرد بکش باشد و در پایه دوی و از حرکت میل اینجست بازخواست
 که بر استفامت فرض کنیم مرکز زن و پیرا در امدادی خالی مرکز عالم ایند از مرکز عالم شبیه برای
 اکنون چنین نهاده باشد و نسایه بر حواله مرکز عالم هم بتراب خود باقی باشد اما استفامت
 حرکت مرکز زن و پیرا بمعیط مایل جسمتی مرکزی و بعد از زیجی او هم پذیری نباشد اینجست
 که لخواری و لپایی کار این بداخلی باشد حرکت راه پایه دوی برای زوجه تواند بود اینجا
 کنیم و بیشتر ذهن مبتداه بیان که این معنی اسان تقدیم بتواند و هم کنیم اک دو دای نتصور د
 کنیم قدر بیشتر مفت قطب دلبر دایه باشد پیرا من صورت



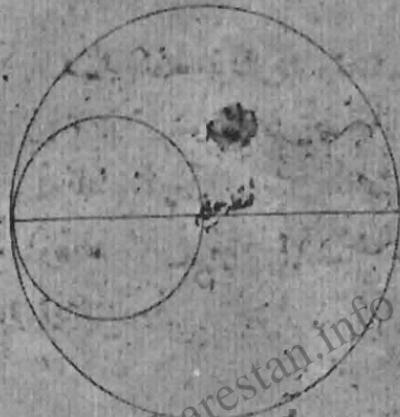
و ایجاد آن نفطه ناس هر دو این باشد نقطره کلش که هر دو دایجی باز، ذوق خص
کنی که دایجی بزرگتر بر تعالی حركت می کند و دایجی خردمندی بزرگتر این دایجی خرد ش
بر تعالی حركت می کند و نفطه مفروض که در صورت بر نفطه نامنطبق است
می خودد و بجهت دایجی نهاده شده دور نام کرده باشد
از این ایجاد نفطه مفروض بر اسقامت قدر این بزرگتر میگردد
باشد و هر کسانی از خطا خرف نشود بلکن طرف قدر با این طرف می شود ولذ
طرف با این طرف بر اسقامت شایعه ای به بزرگ راهی از دو قطعه کند دایجی خرد
از دو قطعه کرد و باشد نفطه مفروض بر کل دایجی بزرگ مطبوع شد آشدو نفی از نظر
دایجی بزرگ قطعه کرد و بزرگ صورت

میر عرب

بازستان

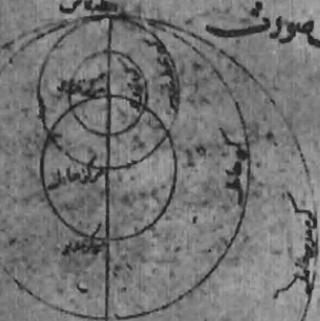
و بعد از جوز این بزرگ بیش دیگر حركت کند و دایجی خرد نسبتی که در این خرج بر قدر
دایجی بزرگ مطبوع شده و نفطه مفروض بر نفطه نامنطبوع شده و نامنطبق قطعه کرد و باشد
نیز صورت

و بعد از دایره خود را نصف دیگر افاده از دایره بزرگ و نصفه مفروض بر استفام است
با اینکه ذهن اجوز دایره بزرگ بعی قطع کند و دایره خود را نصفی باشد دیگر نصفه مفروض
بر مکان دایره بزرگ منطبق شود و نصفی از قطع قطع کرد و با شرایط زیر صورت



بین دو دایره بزرگ ربع قطع کند و دایره خود را نصفه با اطراف اول قطر بر سر
و با جای کاره خود این دایره بزرگ دو دایره بزرگ دو دو زد این خود را دایره بر استفام است
دو بان همچنان از قطر دایره بزرگ قطع کرده باشد پس از از طرف اول بطرف دوم و دیگر از
از طرف دوم بطرف اول و جو این قدر در تصورها قدرم کنند و در مثيل از حد كش
محب اجسام باسانی تصور نهاد و از این مقدار به داده که سه کلم فرض کنیم محب پاپل دیگر
ذیادت و فکر نموده اول و از آن محب با عود پند ویر و هر کوش مر لزند ویر و از آن محب ط
یش دور خواهد و شخن اتفک جنداخ فرض کنیم شاید جه از احوالات محظوظ و وجاهت نیست
و دفعه کر که کلم محب طلاق اشامل بود و هر کوش ضریب زدن او و ناخ محظوظ و فکر بر کار نصفه
مناس باشند و از آن حامل تقویت خواهیم و سعی کنی که اشامل اشامل بود هر کوش
صفحه کل حامل اشامل محبیست و بوجهی که این هر شئ کن بران کار نصفه مناس باشد

نصف فضک مرکزی در اینجا مجموع مابین مرکزین که باید فرق قائم باشد بیان و نصف فضک
دور برای همیشگی داشته باشد میتواند بباشد نصف فضک عوامی تقدیر قسم مابین
امرکزین و نصف فضک دور برای مقدار میتواند بین صورت



نمایارکت که مرکزند و پر اعتراف حامل از این مرکز کن مرکز دارند و نصف فضک
مساوی مابین مرکزین بود جنایخ سیاسی ایشان که امن است میتواند باع لفظ
از عکس میتواند مرچنی و حرکت حامل مرصان جهت بقدر ضعف از حرکت امان این ایده
مرکزند و پر فضک مرکز دار شفامت نزول کند بقدر ضعف فضک دور خود و چون فضک
معاد مساوی مابین مرکزین فرض کرد ایم نزول مرکزند و پر عراسفات نهاده از ضعف
ما بین مرکزین بود بعلان این هم بر این سفامت صادر شود تا با موقع اول اینها اندک هم داشته باشند
و خصیص سامنه که نهاده باشد اخراج فضک و دو بران بهشت فضک دور از این دو بیواران متفاوت
دو هر فضک دور پر مقولی شود فرو باشب و خصیص یا هم این کل محبیت نزد پر اعتراف
درین کنیم ساوی حرکت در پر و هم مرجهت او ناذرو و خصیص رام بدان قدر کذا سفامت فضک
مرکزی معرف شده باشد یا چای اول بزد و دایما بر فضک دور پر منطبق مابین بر این سفامت
فضک دور ای معرفی کند بعلان ای فضک لفظ که این فکت بر زرکز بی خیلک مرکز داشت فک
ما پل فضک مرکز داشت جنایخ دو بر دیگر حمل و مایل حلقی کندست بعمر مرکز خود جنایخ دور کت
داری از مرکز مرکز نام شود از مرکزند و پر شکلی شبیه باید حداث شده کی مرکز شد

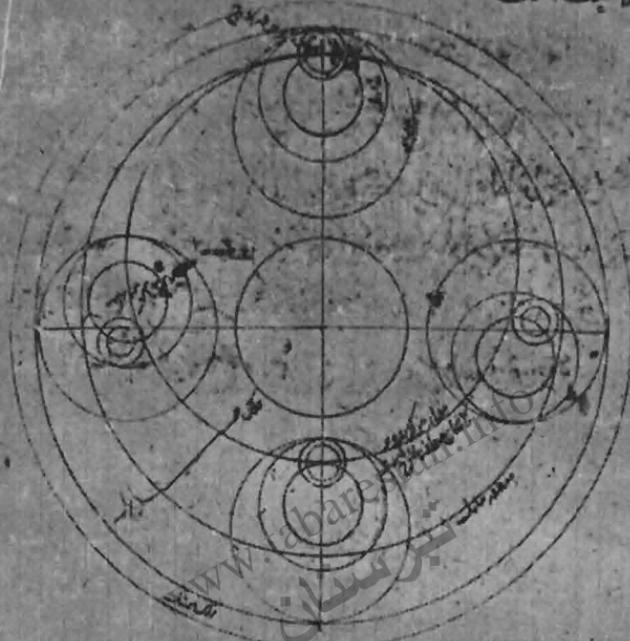
آن که از عالم خارج برد بقدر مابین مرکزین چه مابل ندویرای استدراحتی برداشته باش
شیءی ایز و هر کفر عالم نزدیکی شود تا جزو نکنیم باز دور مابل نام شودند و پر غایبیت
و سیه باشد در تیول و بقدر ضعف مابین مرکزین کاخن همین باشد فرو آمنه بر حضیض
پوتفایل موضع اول کی اوج باشد و باز شروع مرتفع می شود هم بر شکلا استدراحت نام لفیح
ایله شروع داده ام که شعری بر صحیح امداخت بعد زدیک سایر کما از اجای خارج مرکز نظر
ایستاده کرد و هر گاه مرکز ندویرای آنکه رسمی طلبان خارج بذیر هوای مرکز مایل امشایه
باشد و این سوق این سقی و نیخدا فندم



تجزیه ستان

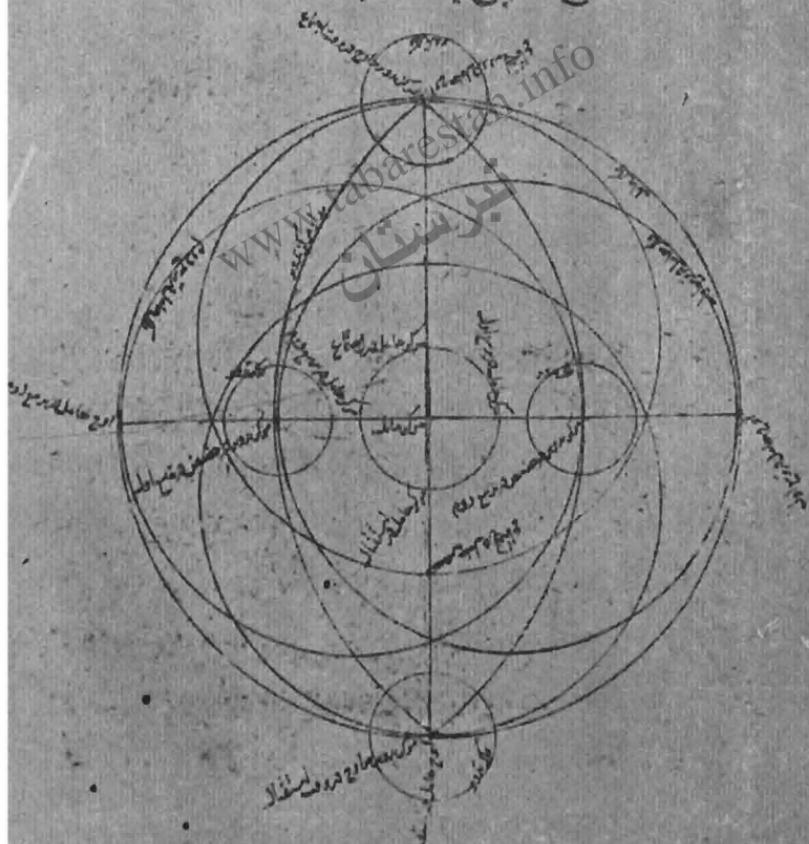
خط اسماه بقدر زول و صعود مرکز ندویریست و غایبیت بقدر ضعف مابین مرکزین در
جهوز ایز قدرمه ممکن است در هر شش فلك محسنه که نام ایز اول مثل و حلشن چون هر چهار
برخلاف ذات و دوم فلك مابل و حلشن ساوی حرکت و سه اغير بود و بر توافق و قسم فلك مدل بر
و حلشن ساوی حرکت من طرف تو و بر توافق و سوم فلك مد بر و حلشن ساوی حرکت بعد
من ضعف تو و دو و هر جهت کی بقدر گنجی شابذ و ذین هر گاه ندویر قدر جماعت و سیار
مرادج بود بینی هماس سمع اعلی اتفک مایل و در درین هر حضیض بینی هماس مفعه حاصل
و چهارم فلك حامل ندویر و حلشن ضعف حرکت مدین در و هر خلاف جمیع دو و هر جهت مدیر بود و توافق
شدویر و هر گاه نسبت حرکت مدین بود و در خلاف جمیع دو و هر جهت مدیر بود و توافق
حرکت ارشم لذت مذکور در سبق اعلی برخلاف ذات و در نصف ایز بر توافق

بهر کن خاصه و فر نز حركات متحرک باشد و سرعت آن فلاک بايد دلگ بریز وضع باش
که هر زن حفته میت است



در کلوبی ریلشکی این او فنا ذه است هم بزر و جمه حل شود بجز معدله سرچای مایل
که زه و حامل حجای خارج مرکز و این افلال حركات و اجرام مهندس را فی قطب و دوا بر
ایاث حركات و بیان اختلافات کند بکار نایز بلکه همان قدر کله بطليبور این اد کرده است
در از بای کلثیت باشد اما انکس را ای خواهد کی یکیست حركت برعیه مصود پای عقظو
همی تصور کند بایان این افلال احیاج اند اینست بیان جواب این اتفاقان برقد ر
امکن هر زن وضع و امام بر همان و انکه این هر که مذکور براسفاهت مطلق ننمی بذ
و انکه مرار نمود بر لپر حضیقی نسبت بلکه شبیه بر این است و اند اختلاف اند افات اخلاقی
محسوس یا و قلعه فریاد، بای مذکی وضع قوی بر مندی متعدد را بشد رس هر زن وضع

اقدام میزند و در اینجا بود دستگاه شرح مدار مرکزی نموده برقرار و جلویی حدوث
مدار گذشت فلک نمود و ماه از همین حرکت مایل و عامل نهاد خریاب هیات ماه بازان
اشاره رفته است از نام مدار شکل معلوم کرد خوجه فلک حامل و نزد پسر هنرها ر
وضعی با اقبال اندیعی اجتماع و استنبال و دو تبع برگشته امن است و
مدار مرکزی نمود بر قبای اثبات افتاد و این شکل بر قدر بران بین وجهه افتاد کی اقبال بـ
حرکت غیر نکند اما هنوز اتفاق مترکبت نموده اما اجتماع با استنبال این زیاد است
از نصف دولاً قطع کند و مجهیز میزد زاسقیان اجتماع رست نامعلوم باشد و در عصمار
بجزی ای ایل فلک مدیر وضع کند مجهیز بعینه غلیل افتاده



صل و میه افلاک نداوی . بلکان بر من هبایا علی بن الهیم لبریو علی از بستان
علم ریاضی بوده است و میات افلاک ریچه بجیم پیر مستقاد از گمن اوست و او را
رساله است در پان افلاک شاد و کو اکب بعد جمیع کو این حکایت مختلف ازان صادر شود
کی لویز هریکی اذکو اکب هلوی سه فلک شد و راه اند پلک پلک محیط فلک اول که همیان و فلک
دیک باشد فلکی بود سمعت که کو کلب بر یک طرف او باشد وان که متحرک بود محرك
خامم اکب و منطقه او نهم کنم که از سطح منطقه خارج مرکز خارج بود و با این قاعده
در دو بجهد او سطح بین قطري که برو و بعد او سطح بلذذ در سطح منطقه خارج بود ^۳
وقطري آله بذر و وضیف بلذذ ریگ نیمه درجهی و دیگر نیمه درجهی دیگر دیگر
خطی از مرکز مایل سر کوئی کو کشند و اخراج کشند تا برند و بر بلذذ هر آینه با این قطري
کی بذر و وضیف کشند است بر اکب و پر شاطع کشند و جوز این خط در سطح افلاک
خارج باشد بمعیان این خط او قطرنو : بر مردرو و وضیف بذر بذر و وضیف
باشد پر حرف

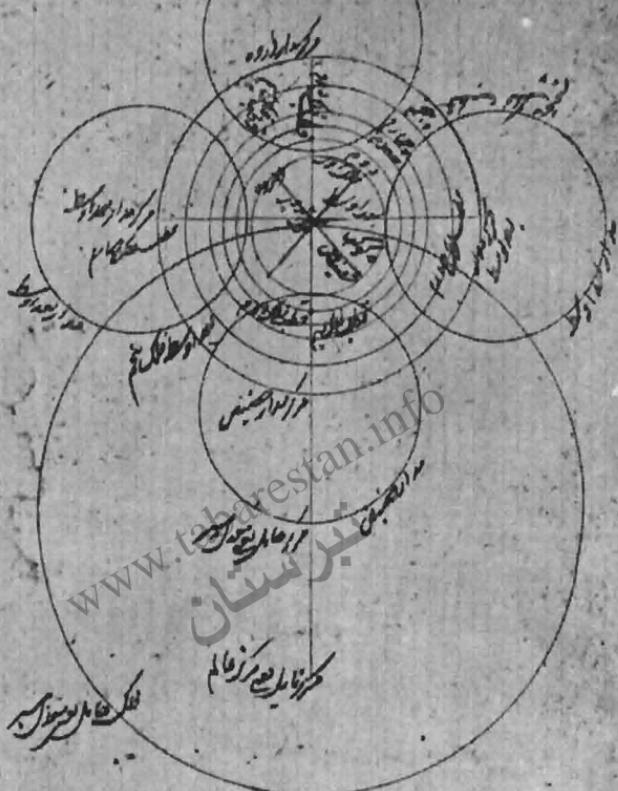


بین نک دوم ششم که بین نک محیط باشد و مرکز هر دو نک نکی بین دو این نک دو
نقطی از بین خط از مرکز مایل امن است مثمر کن اش و حرکتی شبیه حرکت مرکز ندوی محیط
مرکز معنیتی و همایون این فلک حوت نک و فلک اول دایا خم برد و در رو
و وضیف امرو و مدار حادث شود که مرکز هریکی اذان دو مدار مرخیون هند کی
انه لبر مایل امن است و این خود بود که سطح هریکی باستخ فلک خارج

مفهوم پیوژیرز وابا فایده مانند مدفی که فطرش برخچ طسیکت نمود بسیار دعوی شد
 این دلیل حوا کشند هر کاه کی بذنخ و نفظه سند در سطح فلک خارج باشدند
 و هون رضصف مرد و نفظه با مشهد فراپت بلواشد انسطخ خارج لکن ازین حکم
 فشارت لام اید و از جناز بود که هون همه ندوی بدان حرکت مغفرک بود فطری
 که بد و بعد او سطح کشند باشد انسطخ حامل خارج شود و دوری کشند کی هاشای اف
 نصف شرق از قزوین نزدیک شود و نصف غربی شرقی بمناسبت دفع این فسا
 نک دیگر قوه کنیم که از فلک سوم باشد غیط باز هر دو فلک جنائی کارش مرکز
 هر دو فلک بود و دو قطبها و بر دو طرف قطب فلک نزدیک بود که مار باشدند
 و حضیض و حرکت اور خلاف جهت حرکت نکند م بود و هم مقدار از حرکت
 نماز خدا که منطقه فلک نزدیک بحرکت فلک دوم از وضع خود نباشد شود این فلک اولها
 با وضع خود و قطب بعد این سطح همیشه در سطح قطب صالح باشد اما دور زدن و حضیض
 بر مدارها در کلور قرار نمایند از جهشان که نسبتاً این فلک بر دو طرف قطب فلک نزدیک بست
 و قطبها فلک دوم غیر این دو قطب است و میان هر دو قطبی از نیم جهان و نیم جهان رضصف
 نظر مواد ذریعه احصیین سی از نزد حرکات لام ایز که نصف هر دو وابا مر جهانی بود
 و نصف هضیض هر جهانی دیگر مخالف جهت اول و هر هم دور است از دوار و نوبت مسطوحه
 تیو در سطح منطقه خارج ایز و بلز نزدیک برو جهانی کی همان شاول شد و بنانه که
 مرد و زن و پسر و بیمه مایل را تکریتی قطع می کنند بحسبت با مرکز مایل غیر بشایست
 با مرکز مدار است پرسایه نادر و دویعی در صفا و افع اند بعلت و مرد و زن و پسر شدن
 هم جهان فرجه و حضیض ایز دو مدار را قطع کند بحرکت که بحسبت با مرکز مدار غیر بشایست
 و نسبت با قطب دیگر غیرهم مدار و داخل مدار را بجا هم کار می کند بعلت مشیر باشد بشایست
 بود ناسیب دزد بر صحیح طایف مدار مرد و زن بطنی بود و مرد دویع شویج و ایز
 حضیض نامشایست ناسیب مرکز متفقی ظبود و این دو دایره خود آشت که ایز

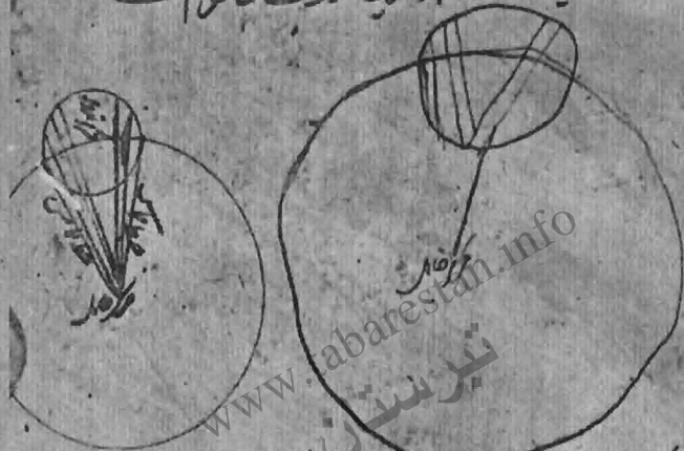
نهی‌الهارانی ملائک اثبات اجسامی کی بیان حرکات باشد اما وکل و است
ویلان اقتصاد نموده و مرید زیارت اثبات این و داین بعلم پیش گرد است و همچنان
امیون بعلم پیش و همچنان بعلم این و داین بعلم پیش گرد است این با ملائک دیگر
اجاب باشد و کسی که در دیگر موضع اثبات اجسام کند و اینجا برای این دو این خصوصیات
کند شرط مناسب رعایت نکرده باشد و اما مادر و کوکب ستیلی مهربان و فکر ناید
ذاید بین فلک نموده و پرجهت پیل ذره و وضیف این این می‌گذرد و جهت حرکت اخراج
و فلک دیگر اثبات نکند فلک ول که فلک جهان بود انا فلک تراویه ایشان صحیح
بعد بدان شه فلک و و قطب این فلک و و قطب بود اذان خطی کی مسیر از ندوی یعنی
یکندزد و سطح فلک حامل و با خطی که از مرکز مابل امنه باشد بزرگ و ایقا به مصالح
بعد و چون هرگز گلک نکند نظری را که مار بود در و بعد از سطح این محاله بحوالی
این و قطب حرکت باز کرده بس حرکت اخراج عادت شو زد اما آنکه جون همه مناطق
ند و پرجهت نکند فروع و وضیف از وضع خود را ایل شود و فرو کمال وضیف این
و وضیف کمال فروع بین فلکی ننم بین جهان فلک صحیح بود که و قطب پسر و طرف
خطی بجهت که بد و بعد از سطح از شه باشد و حرکت او مختلف حرکت فلک جهان و مدار
آن را این موضع را ایل شود با وضع اول این و در و بعد از سطح از فلک جهان و ق
لر نم این و از و داین خود بود کی با سطح فلک حامل و زن و ایقا به مصالح باشد
مانند هدف کی رسم برخیز نمید جانک هر دو صحیح برق نهاده نهاد باشد و سطح
با سطح مصالح برخواهی و حرکت این و بعد بر صحیح این و داین مختلف قریب نماید
سعی دیگر نماید مانند سپر مرکز بر فلک مابل و جون نم و در مدار فرعی د
دیگر نماید بود از سطح مابل بعد از سطح هر سطح مابل بود و چون بعد از سطح هر سطح
دیگر نماید بیرون فروع هر سطح مابل بود اذان و عرض دستیاب نماید لازم این و صورت
فلک تراویه این و کوکب بر حسب انج بر سطح تواند کشیده اینست و صورت افلاک

کوکب علی از اینجا مطلع شد و گویا رسنگان اتفاق کرد و لیست میان اینها اول این عالم‌گذار



فصل در شرح معرفت موضع آمادت نهاد که از هر چند تهدید و هراس دهم از عالم در یافیم
بلطفی سر در مجیطی میان کوکب هفت که چون خطا از مرکز عالم عکس قدر و شرود و از بیکسری دارند پس از این
آن تعداد امر را خارج باشد از و در میان مرکز عالم و میتواند در همان سمت و اینست باشد که هر کس
مرکز نما بر جراحت حاصل کرده باشد و در تقریباً نیمی صورت
ملکه عالم فلک تقدیر بر کشید و خطا از هر کنم که از مرکز عالم عکس قدر و شرود و تا نیمی سیاده معلوم آشنا که
خط عالمی تقدیر خود در میانه و نیمی از مرکز عالم عکس قدر و شرود و از مرکز خطا که در میان تقدیر خود
که هر کس از بکسری و معنی و خطایش مخصوص خطا از مرکز عالم برگزینید و بر آن قسم داخل در فلک تقدیر خود و از

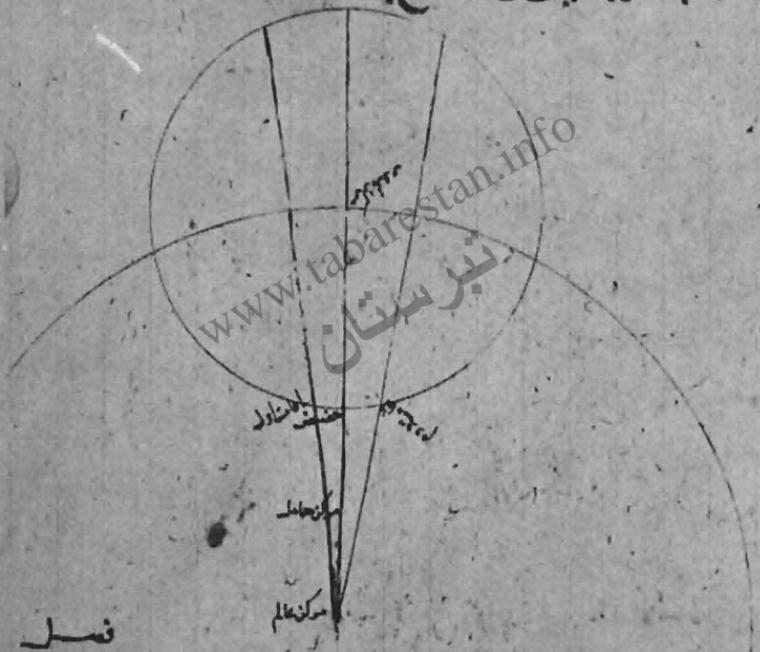
قطربن وریا شد و اینجہ میان محیط تند ورژن خود که از مرکز حامل
محیط تند قدر آش و خطا باید که میان خط های من این محیط افتاده باشند ورژن ور تردیکه اند
داخل از وزیر لکتر بود و شم خارج خود شد و اینجہ که میان اس نزدیکی بود و بعده فری و داخل خود
تر بود و قسم خارج نزدیک و هر دو خط اند از دو جانب پرچولی میباشند و فرض میباشد این
اقسام در خود و متساوی اند جنا بخود میباشند صورت ظاهر است



و معلوم باشد که جون مطالعی برای میدانی نسبت دهنده مثلاً کمی از اباده که عذر است و بعد از این
متدازی بزرگتر از اول مطالعه ای خود تراز دوم نسبت دهنده مثلاً دو مطالعه دو از کمی که داشت
و حکمت از ده خود تراز نسبت برخی باشد لاما نسبت او از نسبت دوم خود تراز باشد هم عذر از اربع
خود تراست سی نسبت نصف و داخل از خط که منطبق باشند بکسر بود با قسم خارج خود تراز دو نسبت
داخل ای قسم خارج از خطی دیگر که از این نقطه دور زر بود و از همین نسبتی بزرگتر نسبت فقرات تند و دل
بود با آن خط که میان نزدیک و محیط بود و راست صدم داخل از مرکز لکتر از حجم میباشد داخل
باشد و قسم خارج خود ترا نفع قسمها خارج و اگر این خطها تقدیر خواهند کنند که از مرکز عالم رو و درین
نتیجه اتفاقی بکند و حسن این مقدار است معقول است که کوئی حوتکار ورگز نسبت نصف قطعاً او باخطی که
اور مرکز عالم افتخار خود تراز نسبت حرکت مرکزاً او با حرکت کوکت که دو ری باشد در این شرط و صلح
خط فرض نمود این بروکه نسبت نصف و اخلاص با قسم خارج ای نسبت بود بزرگتر از حجم نسبتی

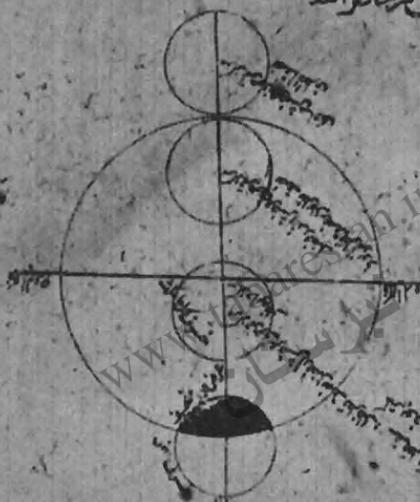
زیلی هم نسبت خردناز نسبت اول و نسبت اول خردناز نسبت حرکت مرکز
با حرکت خاصه است برعه نسبت خردناز نسبت حرکت مرکز با حرکت خاص باشد مثلاش
نه بدهه جون زیر بعد اقرب بوجه نصف قطر او هفت درجه و دو ثلث پانچمازها را بعد
از نسبت خردنازینی صدر جمه سفید جوز هفت درجه و دو ثلث آنچه تلفظ می شود
مانند نسبت فوجه و بلند و این مقدار خطی بود که از مرکز عالم بدلک ندویده سند و نسبت
نصف قطربندیکه با این مقدار نزدیک نسبت هشتاد و حرکت مرکز او بزرگه در جهان
دقیقه است و حرکت خاصه بزرگه در جمه و پهلاه دقيقه نسبت بکم ادیکل ز دیگر نسبت
هزار است و هزار نسبت بود بس مرندی بر تشریحه فرض نوان کرد و از
نسبت ازین سبب ترمیم دراجع نشود و اگر تقدیر نکنم که نسبت نصف قطربندیکه شد و کث
با خط خالی مانند نسبت حرکت با حرکت بونه همه حال نسبت بکم ادیکله خردناز نسبت نصف
قطربندی پیش از خردناز نسبت حرکت با حرکت بوده بس لوکب در نهضه حضیران شد
میتم شود و باز مستقیم شود و مانند ذرد و بوجو غنیمه و جون نسبت نصف قطربندی بر
با خط خالی بزرگ نسبت حرکت بوده در و جان نصف قطربندی و خط یا فرشتو د
که نسبت ایشان مساوی نسبت حرکت بود و لآن اینکه هر خطیکی میان از دو خط از
کنفر نسبت او بزرگ نسبت حرکت بود این جهت آنکه نصف قطربندی دیگر باشد و هر
خط که بجز از انان دو خط اند بسیار اند نصفه نامیز دیگر باشد نسبت او خردناز
آزاد نسبت حرکت بود بس لوکب ما دام کی بکم ازان دو خطی کی سینه باشد مستقیم بود جوز
خط اول رستمیم شود و نسبت از خط مساوی نسبت حرکت است و از این دو خط
بلذذ مادام که هنوز خط دویم که از دیگر جایت حضیران است نسبت بکم باشد راجع بشو
و جون خط دویم نسبت می شود و جون از دیگر دو و نسبت خردناز که دو ششم شود
مثله و لوکب زحل فرض کنم مرکز نوری بر این دویم حامل جوز نصف قطربندی حامل شصت
کلد و این دویم حمل فرض کنم مرکز نوری بر این دویم حامل جوز نصف قطربندی حامل شصت
کلد و این دویم حمل فرض کنم مرکز نوری بر این دویم حامل جوز نصف قطربندی حامل شصت
کلد و این دویم حمل فرض کنم مرکز نوری بر این دویم حامل جوز نصف قطربندی حامل شصت
کلد و این دویم حمل فرض کنم مرکز نوری بر این دویم حامل جوز نصف قطربندی حامل شصت

عاده و مقدار جمیع بود سفر ب دست نصف قطب را این مدار نزدیک شنید نشان است
 و مرکز هر فرد و دو قطبی بود و خاص بجاه و هفتاد فتحه نسبت دو بایگاه و هفتاد بیک
 بود شلت و لشع بین نسبت خطي با خط ازان نسبت هر کث با حرکت بسیار و چون چنین بود
 از دو جانب سر لاد و خط يافته شود کي بلى بخطه اقامت اول بلکذب و دیگر نهطله
 اقامت دفعه نسبت فتح داخل ازان دو خط با فتحت خارج مساوی نشسته رلت
 با حرکت بود و لوب میان ازان دو خط را مبع بود



درین فناوت آحوال خسوف و کسوف از هیئت تفاوت عرض و عبارانه فصل بیزدهم
 لفظ امنه است اگر عرض ما به قدر نصف قطب را بپرسی و نصف قطب ما به باشندگان خود مادر این
 ظل شود و خسوف نیفتد و اگر زیادت باشد ما به خسوف مادر نشود و اگر کم بود و از قدر نصف
 قطب زیاد باشد نصف قطب را زیادت بود خسوف پیش بود و اگر مساوی از فضل بود خسوف
 نکند و مکث نکند و اگر کم از فضل بود خسوف کل بود و مکث نکند مثلث فرض نمایم

مرسوف که فطر طالع شافعیه ای داشد و قطب نیز دارد که در قطب
 طلوع دودنی و قطب غروب زده دفعه میمیز هر دو خاکه و هشت دفعه بین
 آن دیده ای دنبایه و هشت دفعه بین خسوف فضله و فرازه ای زمان را بین ظل شرذوا که
 زده است بین دو خامن شده عالیه هر دفعه دیگر از زیر خسوف باشد و بیرون بغل
 دفعه و قطب خارجی را صفت قطبیه بسبت و شریعه است و اگر هر دفعه زیاده از زیر خسوف
 خسوف بیعنی بود و اگر کمیز بود و خسوف باشد و مکث نه و اگر کمتر بود مکث نکند
 و ازین صورت این معنی ای ازین مخاطر اند



و در خسوف آنچه را که جهیمه ساعات ابتداء حرفی را کسوف به قطب نصف آنها ر
 نزدیکی اشداز جهت انسان سیار چون میتواند بر عالم بروج حرکت میکند از مغرب میذرق و پیش
 مهان مقوایاق زده باز است لازمه وضع حضنی بر پریان نهادن اینها را اعلیه میمیز از اینا ب
 رسنیم: تیپی و بعد از نصف آنها بیرونیکس و ازین صورت بزرگی ظاهر شود

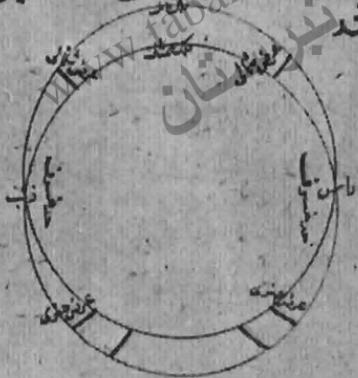


من دری و رف قاعده که بتوک نمای سلما شد میش این غرب روی منطقه پیش از
برین زنگاله داشت و درین اندیش اندیار برگشته ایم اول وضعه ای این همین عز
وکسره اصل اند و بسانان وضع حقیقی باور نداشت ما جماعت باشد سه ساعت این کسره
که از ساعت اجتماع یونه و اجنبی این روز نزدیکی به نیمه و نیم و رف بسانان نصف اللهم
بگشته ایم او ایم وضع حقیقی با اثابه سرخ و اجتماع حاصل اند و بعد از این وضع مرد
تسته ایم سرخ و کسوف باشد این ساعت اجتماع ای ساعت کسوف که نیل شد و این
بنم روز نزدیکی والساعده و از جمیع ای کسوف افتاب همچنانکه هنر لکشم مثلی فرض
کنیم که هر رفتو ای اوقات هنر افتابی و دودنم بود و نصف طریقی و جهاد و قصه بیر
نصف طریقی هم دفعه باشد و اکر غرض ملای فزان مدار بود و فراس افتاب شود
در نظر و کسوف نیفده و اکر کمی بود کسوف افتاد و اکر بیش بود خود ماش شود و نص صورت



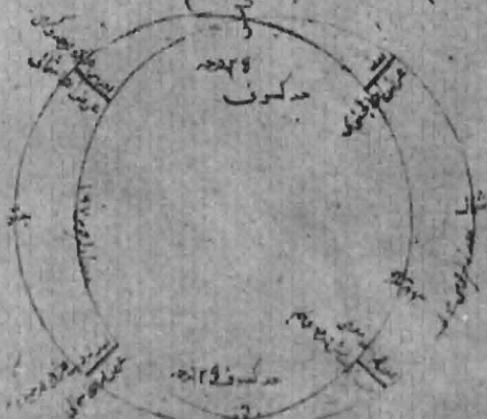
واز جمیع شرح ای ساعت کسوفات وما بین کسوفات کویم چون هنر خود فرخت
با اشلاف مطرداً مدلخی فیض و غایت بزرگ نصف قططه ای و قله همراه و حضیق
غیره بی بود تا احیان و سرخ قفقه باشد و غایت پندر کی نصف قططه ما ناهاشند ^۵
دققه میمیزی عرض و مقرار شمعت و بجهاد و قفقه بس عرض ماه جوف این بیان زیارت
باشد کسوف نامکان بود و این قدر عرض بس بعد دو اند و درجه و کسری از عرض
حاجی ای این چه بربندی از ده درجه و نیم سفر بیکه درجه عرض حاصل ای برق قلک با اینه

بچار قسم شود و قسم انکه روز خسوف ممکن باشد و دو قسم اند خسوف در روز ممکن
 باشد هر قسم ازان دو قسم روز خسوف است بیست و چهار روزه و کسی و هر قسم دویزه
 صد و پنجاه و شریعه و جو ز خسوف در قدر سیما انتهای حالم افتابه باینکه هر خد
 خسوف بر رو ناتمیه و قابلاً او مخفی شود و از خرسنای خاصه باشند و چهار روزه
 بیست و آنایا با این مقدار بقیه است بیست و پنج روزه قطع کند و ماه درین مدت دوری کام
 شواند که در آن حالت هر دویزه ساعتی خسوف ممکن باشد و هر شصت ماه کی افتاب
 اند علیکی پل عقل فردیک و پل عقله رسته خسوف ساعتی میانزدشت و اگر وینی بنام افتاب
 در اخر علیکی اشده مثلاً اندس ده روزه در گذشته و خسوف افزایشی در آن هر روز ما ه
 اند اب قریب صد و پنجاه روزه قطع کند و بعد میان و دو موضع رسان خدو شصنه هر چهار روزه
 ذنبی شمع خواه و قرب شهر چهار خلاف قوان قطع کرده باشد بین بعد میان افتاب
 دویزه و روزه هر روزه بیش نباشد



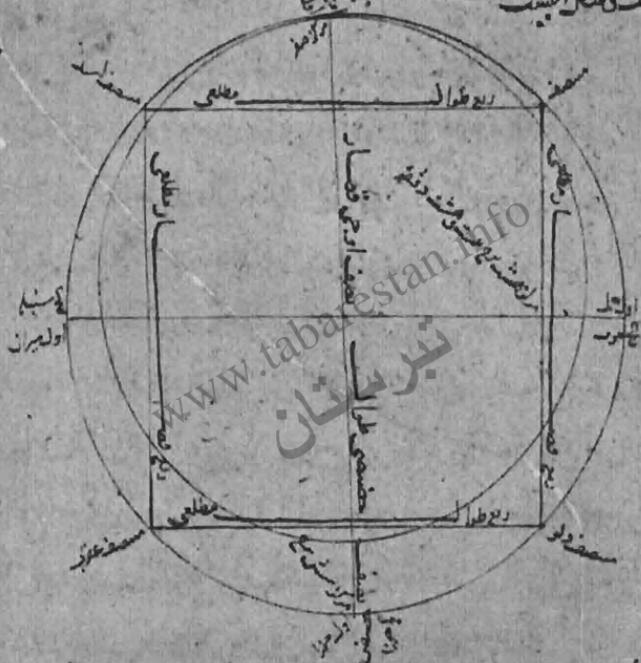
زیرا ب افتاب باول خسوف رشیده باشد بین ممکن هر ذکر ماه ب عده خسوف اول شمع ماه
 پیکر ماه مخفی کرده ذاما خسوف تمام یافته در میان کلام و امامه هفت ماه افتاب دویست
 پنج روزه مخفی قطع کند اگر هنری کنیم کی بر اول خرسنای میانزدشت و مخفی شود بعد هفت
 ماه افتاب ب هر دو عقل بیان شد و از موضع عقل دهم میزد روزه در گذشته ان هر انکه
 بعنی دوازده روزه قطع کند بینه اول هر سه قیمت صد و هشتاد روزه قطع کند موضع

شاهزاد و جوزف و بیست و پنج درجه نام شود سیزده درجه دیگر تطبع
 کو و باشد میان حوضوف مکانش باشد بازاندکه هفت مدفایزه درجه عرض
 برخلاف قوانین حرکت کرد و باشد بین عادیاب ان عرض که بسیار شود و این
 هشت در هفت ماه دو حوضوف مکان نیست و اما در کسوف افاب را فیلم جام و رباب
 اختلاف مظر کشم کی اختلاف منظر زیادت از شست وجه اندیشه فی قوانین بود
 و اصل انتظارین بین قطع افاب و اه ازی و چهار دفعه زیادت نی شود و چون
 عرض هاه شانی بود اختلاف عرض از عرض هاه فضان باشد که ناعرضی رای ها ندا
 بس در فروز و هشت در فیله عرض هر کاه که عرض شان بود اختلاف منظر رمغات
 کمال ای و چهار دفعه عرض مری حاصل ای اذان جهش و جانب شان غایث حد کسوف
 افاب ای اباید که عرض نزد و هشت در فیله باشد و انجا بعد از این عرض هر ده درجه
 و کسری بود و اما در جنوب چون اختلاف منظر بر عرض بیاند افرود ناعرض مری ای
 شود غایبیت عرض جنوبی که در کسوف نواند بودی و چهار دفعه باشد و انجا که عرض
 ای بهار و فیله باشد بعد از عرض شش درجه و نم بود بین فک همش با این شود
 میگذاشت که اکنون و لکن این اقسام مختلف باشد دو قسم کی حد کسوف بود
 هر کیو بیست و پنج درجه از آن طه هشده و نم در جانب شان و شرق نم در جانب جنوب
 و دو قسم که در کسوف مکان بود مختلف قسم شانی صندوقه هم و همچویی صندوقه
 اندیشه بروز و شب



وچون هر فضی ازان دو نم کی حکم سوت بیست و پنج درجه نباشد لطفاً لطفاً
تغایر کسوف نواند بود جه آفتاب قریب بیست و نه درجه هر زمان مدت قطع کند از حد کسوف
برن شود و چنان لطفاً کم کی هر کسوف مکان نسبت صدق بعل و سه درجه است لطفاً افتاب
و پنج ماه صد و پنجاه درجه قطعی نواند که دیگر هر خم ماه با سافی حکم کسوف شمی باشند مکان
باشد و این جهان بعد که رکسوف اول از اس کلتشده بود و هر کسوف دوم بنسبت نسبت
و همین هفت ماه بیان تغیرات که هر کسوف دل بینینه شده باشد و بعد او از ذنب
زدیک هشتاد درجه بود و بعد از هفت ماه کل دو بیست و پنج درجه قطع کند یعنی اتفاق لطفاً لطفاً
بود از اس هر کنشه بود و از موضع اول او اکریاس با حرکت نبودی هفت درجه هر کنشه
و کن اس نیز پایده در جمیع حرکت کرد و باشد بعد هشتاد درجه باشد و افتاب زخوس
بیوز شده باشد و چون هر افق شرکت چنین بینی محوال هر جانب چوب و افع باشد
بس بر بعد هشتاد درجه ابد اس بر تولک هر یارا لطفاً کسوف مکان باشد و کم بیور مرد و زن
برخلاف نهادی مم از اس هر باید بتوئی بذن لغثه از حد کسوف شد و درجه شذور در
اجتناب متوالی کسوف مکان بود اما در وجهت انجهات عالم یعنی شمال و جنوب و اما در موضع
مکان نبود این بیشتر شرح این بابت تعبی این موضع وابن مقاد در که وثناها او رحیم الشفاعی
باشد و هنفه معدود و بازداست که این موضع صحیح اعمال شهر بقیعیات آن لطفاً لطفاً
باشد لطفاً در تقویت ندیل ایام نیاز به این نیاز است که باشد زدن و نفاذ کن
بیان ایام و سطی و ایام حقیقی میباشد ازان تغییر ایام نیاز به این نیاز است که باشد زدن و نفاذ کن
آنکه از همه سرعت و بیعوا ناب بجهت شتاب حرکت او بموانع که نخواج و احتلافت لطفاً
میگذرد عالم لازم ایز و نمایت از هر ضعف تغییر ایام باشد و هر ضعف این عقده نصفی از دور
له ارج منصف از نصف بود ایام حقیقی ای ایام و سطی که کوئا هر زمان باشد بسیب بطور مسیر و تصف
دلیل هر از شروع این انجهت نقاوی که میباشد فلک البروج و این احوال لنهدا افتاد
دو و برا دابیم نصف المنهار باطل و عرض افق خطا استخراج فایت این نکوت بخ درجه باشند

وچهار وربع که دو نصفه اندیال منصفان درویج بود بعی از منصف دلو ناخن
 نور و آن نصف اسد نا منصف عقرب ایام حضیری از ایام و سلطنت کوئانه ن پاشد و در چهار
 دیگر در از دیگر این زجهت رکبیلارج و بقاوت بایک دیگر شکلی رکشیده ام زنا ناظه شود
 که چاهر دو سبب کوئانی یا هم افنا ذه است دیگاه هر دو سبب هزاری و چهارین دو سبب خلاف
 پنجم پنجم و شکل اینست

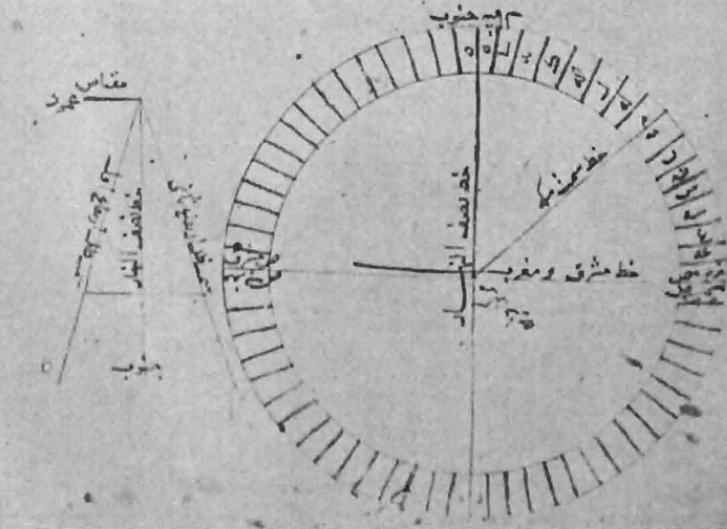


و موجید این شکل مدار اذتاب شرق قم شده کی احکام از اقسام مختلف باشد قم اول
 از منصف دلو ناخن که حوف جمل و سه درجه مقرب و ایامش از هشت اندکه منصف حضیر
 است طوال بود و از جهت مطالع فضاد فشم دم از آن حوف نا منصف بود و هفت
 درجه شرقی و ایامش بود و وجهه فضاد بود و فشم سوم پنجم بیان نام از شکل ثالث نا منصف
 اسد و ایامش زجهت اندکه منصف اوچ است فضا بود و بیان نام از شکل ثالث نا منصف
 عقرب و ایامش زجهت اندکه جمل و بیان دیگر سه درجه مقرب و ایامش از هشت اندکه زجهت فضا بود و فشم هادم
 از آن سیله نا منصف عقرب بجهار و هفت درجه و ایامش فضاد حضیر و طوال مطالع بود

وشم شم از منصف عقرب نامنصف دلیل دیعه نام را یامش هر دو چه طوال و ز
 همچو معنی این دو بیان زیادت این نام نیاز نداشت که در دیعه و از زعیر
 او با او اخرا این دیعه مبدأ ساخت اولی است نا دایماً غافل از زیادت یان انصاف ندا
 آزمدند او پل دیعه سارند دایماً فضل خفیقی را بوده و کمال و اکرمدند او اخراج سارند
 دایماً فضل و سلطنه ای بعد بر خفیقی جناب در اعمال و شرکت است در همه
 طریق هنری و هنری بلاد و غیر از معرفت خط منصف النهار را با دو زدوم از هنری
 سوم دوچه ای برای افتاده است که این هنری و صورتی شنیدند و ز



ویم دوچه کی ایشانه این خط منصف النهار بر صد و لاتنیع با دست از نه زن صورتی



نی ایا رایه بروالند

نمی خواهد سازند و داین اتفاقی روکشند و آن داشکل داین نمی خواهد
که سرت بلاد میاز داین هاست خواهی در داران و در باران و جمیکی اریاع از
نکند هر یعنی بود و از سعادتی همچ شریع بود که خواهیم نامنند از این
علم بخواهی شود و میان حشناز بیلکنیم و خداوند از مرکز بدن فشم لشیم نامنند
که شمشاد از این هر زیور نمیخواهد که هر این صورت برکشیده ایز سرت مده
بها از این بیکوئ غرب خلا منت را کشیدن جنانک را شکل ظاهر نمیگیرد

ل - لذت میشیده ای انتقام از هزارهای این دنیا و حکیم روزگار
که بود از این الطوفی این ایس برکت افقه سده تعلیم میخواه
دسته همیشی این امراض که عبارت است از مال احسین و سه ماشیخ
و سه نیلکرس و ملکیت عجمیان

جَاهِيَّةُ الْمُؤْمِنِينَ

سَبَرِيَّةَ دَلِيلِ الْمُعْتَدِيَّةِ أَكْسَارِ خَواصِهِ
 بَزَرِ كَوَادِ وَحَلَّمَرِ وَرَكَارِ نَصِيرِ الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنِ
 الْكَوَافِرِ أَبْلَاسِ سِرِّكَهِ اَنْفَاسِ الْعَالَمِ
 مُحَمَّدُ وَاللهُ شَهِيدُ الْمُعْظَمِ شَعْبَانُ سِنَّهُانِ

وَخَسَانِ وَسَهَانِ بِحَامِدِهِ وَمَصَالِهِ الْمُرْقَبِ

وَاللهُ وَحْدَهُ يَعْلَمُ

وَسَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ تَهْرَانِ

خَوَذَكَهُ لِلْمُؤْمِنِيَّةِ
 كَمْسَهُ لِلْمُؤْمِنِيَّةِ
 كَرَهَ لِلْمُؤْمِنِيَّةِ
 كَفَاهُ لِلْمُؤْمِنِيَّةِ
 كَفَاهُ لِلْمُؤْمِنِيَّةِ
 كَفَاهُ لِلْمُؤْمِنِيَّةِ

انتشارات دانشگاه تهران

- ۱- وراثت (۱)
- ۲- A Strain Theory of Matter
- ۳- آراء فلسفه در باره عادت
- ۴- کالبدشناسی هنری
- ۵- تاریخ ریهقی جلد دوم
- ۶- بیماریها و دندان
- ۷- بهداشت و بازرسی خوارکیها
- ۸- حمامه سرانی در ایران
- ۹- مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی
- ۱۰- نقشه برداری جلد دوم
- ۱۱- گیاه شناسی
- ۱۲- اساس الافقیاس خواجه نصیر طوسی
- ۱۳- تاریخ دپلو ماسی عمومی جلد اول
- ۱۴- روش تجزیه
- ۱۵- تاریخ افضل - مدایع الارمان فی و قایقه کرمان
- ۱۶- حقوق اساسی
- ۱۷- فقه و تجارت
- ۱۸- راهنمای دانشگاه
- ۱۹- مقررات دانشگاه
- ۲۰- درختان جنگلی ایران
- ۲۱- راهنمای دانشگاه بالگلیسی
- ۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه
- ۲۳- Les Espaces Normaux
- ۲۴- موسیقی دوره ساسانی
- ۲۵- حمامه ملی ایران
- ۲۶- زیست شناسی (۲) بحث در نظریه لامارک
- ۲۷- هندسه تحلیلی
- ۲۸- اصول گذار و استخراج فلزات جلد اول
- ۲۹- اصول گذار و استخراج فلزات » دوم
- ۳۰- اصول گذار و استخراج فلزات » سوم
- تألیف دکتر عزت‌الله جبیر و
» محمود حسائی
- ترجمه » بروزو سپهری
- تألیف » همت‌الله کبه‌انی
- بنصحیح سعید نفیسی
- تألیف دکتر محمود سیاسو
- » سرهنگ شمر
- » دیمچ‌الله صفا
- » محمد معین
- مهندس حسن شمسی
- » حسین کل گلاب
- بنصحیح مدرس رضوی
- تألیف دکتر حسن ستوده سهراب
- » علی‌اکبر پریمن
- و اهم آورده دکتر مهدی بیانی
- تألیف دکتر قاسم زاده
- » زین‌المائدین ذر المحمدی
-
-
- » مهندس جبسب‌الله نایبو
-
- تألیف دکتر هشتروندی
- » مهدی برکشلی
- ترجمه بزرگ علوی
- تألیف دکتر عزت‌الله خبری
- » علینقی وحدتی
- تألیف دکتر کمال حابر
- » :